

تبیین مبنای تئوریک تحلیل نظم جهانی در دوران پسا جنگ سرد

ابراهیم متقی *

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

علیرضا رضایی

دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۶)

چکیده:

علم روابط بین الملل در پاسخ به معمای نظم شکل گرفته است. مهم ترین موضوع فراروی تئوری های این رشته، ارائه الگویی از نظم در بین بازیگرانی است که در عرصه نظام بین الملل در حال کنش هستند. پرسش این است که برداشت تئوری های روابط بین الملل از مسأله نظم در نظام بین الملل پسا جنگ سرد چیست؟ به نظر می رسد رشته روابط بین الملل در تبیین موضوع خود (نظم) به دلیل تحول در چارچوب کارکردی اش یعنی نظام بین الملل، با کثرت پارادایم ها روبرو است. به همین جهت در پاسخ به علل بی نظمی و مساله نظم، راهکارهایی مهم نظیر نظم موازنه محور، نظم نهاد محور، نظم ایده محور و نظم عدالت محور را ارائه کرده اند که به تشریح ابعاد هر یک پرداخته می شود. در پایان سعی بر آن است تا شاخص های الگوی مطلوب از نظم در نظام بین الملل کنونی ارائه شود.

واژگان کلیدی:

نظام بین المللی، نظم جهانی، نظم موازنه محور، نظم نهاد محور، نظم ایده محور، نظم عدالت محور

مقدمه

در پژوهش‌های سیاست و روابط بین‌الملل، مسأله نظم یکی از دیرینه‌ترین و بحث‌انگیزترین موضوعات بوده و هست. مسأله نظم سیاسی در داخل جوامع، دست کم در تئوری تا حدودی حل شده است. اما واقعیت بی‌چون و چرای وجود بازیگران متعدد و گوناگون همراه با واقعیت انکار ناپذیر کنش و واکنش میان بازیگران در عرصه بین‌المللی، مسأله نظم بین‌المللی را به یکی از دغدغه‌های اصلی تئورسین‌های روابط بین‌الملل تبدیل کرده است. بدین ترتیب، موضوع نظریه روابط بین‌الملل، حل کردن روابط بین‌الملل یا سامان دادن به آن در پرتو واقعیت مسأله نظم است. بنابر این، تمام پاسخ‌ها در تئوری‌های روابط بین‌الملل به دنبال حل کردن مسأله نظم هستند. نظم بین‌المللی تدبیر ترتیبات میان دولت‌هاست (Governing of arrangements among states) به گونه‌ای که مطالبه جاری برای نظم در حوزه‌های اصلی مورد تأکید را برآورده کند. به عبارت بهتر، نظم بین‌المللی الگویی از فعالیت‌های بین‌المللی است که اهداف اساسی جامعه دولت‌ها را حفظ می‌کند. در تعریف نظم بین‌المللی درک عمومی (Generic Sense) از این مفهوم مد نظر است که در مقابل استفاده سیاستمداران - روسای جمهور آمریکا - از این اصطلاح قرار می‌گیرد. آنها این مفهوم را در جهت تشریح یا توجیه برخی سیاست‌ها در دست ترویج به کار می‌برند. برخی محققان نیز این مفهوم را جهت تشریح سیاست خارجی خاص برخی دولتمردان حکومتی بکار می‌برند. هر چند نظم بین‌المللی پدیده‌ای تک‌بعدی نیست، اما هر تدبیری در ترتیبات میان دولت‌ها را هم نمی‌توان نظم بین‌المللی تعریف کرد. این مسأله متکی بر تقاضای کنونی برای نظم در حوزه‌های اصلی زیر است:

- ایجاد موازنه سیاسی - نظامی قدرت؛

- کارآمدی نهادهای بین‌المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت‌مداری)؛

- افزایش سهم ایده‌ها در ایجاد فرهنگ ضدآنارشیک؛

- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه‌داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت همه کشورها.

رشته روابط بین‌الملل در تبیین موضوع خود یعنی نظم و بخش سامان بخش آن؛ به دلیل تحول در چارچوب کارکردی یعنی نظام بین‌الملل با کثرت پارادایم‌ها روبرو است. نظریه‌های روابط بین‌الملل در پاسخ به علل بی‌نظمی و مسأله نظم، راهکارهای زیر را ارائه کرده‌اند: رئالیست‌ها که به جریان اصلی در روابط بین‌الملل معروفند، پاسخ خود را در یک مفهوم، یعنی "موازنه" ارائه کرده‌اند. رئالیست‌ها برآنند که نظم در نظام بین‌الملل از طریق موازنه (در اشکال مختلف آن؛ موازنه قدرت، موازنه سخت، موازنه نرم، موازنه تهدید و...) ایجاد خواهد شد.

لیبرالیست‌ها در ارائه راهکار برای ایجاد نظم در سطح بین‌المللی، در نظریات خود بر "نهادها" تمرکز می‌کنند. لیبرال‌ها برآنند که به کمک نوعی خاص از نهادهای رسمی یا غیررسمی بین‌المللی یا داخلی می‌توانیم به نظم بین‌المللی دست پیدا کنیم. نهادهایی که می‌توانند ستیز بر سر دستیابی به قدرت را با تشویق رفتار مبتنی بر همکاری جایگزین کنند.

سازه‌انگاران در تبیین مسأله نظم با تکیه بر "ایده‌ها" بر جنبه اجتماعی نظم و بر واقعیتی که آن را به وجود آورده تکیه می‌کنند. از دیدگاه سازه‌انگاران، نظام بین‌المللی جامعه‌ای است که در آن پای‌بندی دولت‌ها به هنجارها و مقررات مشترک در حوزه‌های گوناگون شرط مشارکتشان در این نظام است. به همین جهت در روابط بین‌الملل قدرت غیرمادی را در کنار قدرت مادی در نظام بین‌المللی حائز اهمیت می‌دانند.

رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل با تأکید بر این نکته که اقتصاد جهانی و نظام سیاسی بین‌المللی نمی‌توانند جدا از یکدیگر تحلیل شوند. به همین جهت در تبیین مسأله نظم از منظر رهیافت‌های سه‌گانه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مفهوم "عدالت" را در تحلیل خود از نظم مورد نظرشان مطرح می‌کنند. به همین سبب این مفهوم را جهت تبیین دیدگاه رهیافت‌های مختلف اقتصاد سیاسی بین‌الملل برگزیدیم و تحت عنوان "نظم عدالت محور" بدان می‌پردازیم.

در ادامه با شکافتن ابعاد تحلیلی هر یک از تصاویر چهارگانه مزبور در ارتباط با مسأله نظم در نظام بین‌الملل در پایان شاخص‌های الگوی مطلوب تبیین مسأله نظم در نظام بین‌الملل تحلیل می‌شود.

نظم موازنه محور

از منظر دیدگاه‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل، می‌توان توازن قدرت را پایه اساسی روابط میان کشورها و بنیادی‌ترین قانون سیاست یافت. در سیاست بین‌الملل، موازنه قدرت به صورت راه‌میانی بین نظم و هرج و مرج بین‌المللی مورد نظر قرار می‌گیرد. اصل تعیین‌کننده سیاست مبتنی بر توازن، اولویت ادعایی موضوع روابط قدرت در میان دولت‌های سرزمینی است. عملکرد توازن مستلزم چنان‌هنر سیاستمداری است که به مدد آن بتوان سایر ملاحظات سیاسی را در تمامی زمان‌ها تابع ملاحظات قدرت ساخت. از میانه‌های سده هفدهم و رنسانس به بعد یک اصل را به شکلی گسترده روش غالب برای حفظ نظم در دنیای آنارشیک به شمار آورده‌اند. این اصل را "موازنه قوا" نامیدند. بنابراین، اهمیت موازنه در مقام روشی برای اندیشیدن در باره نظم بین‌المللی در قالب بسیاری از جنبه‌های اندیشه و عمل روابط بین‌الملل در دو‌یست سال گذشته متجلی شده است. نواقعه‌گرایان برآنند که وضعیت آنارشی بین‌المللی موجب مخالفت کشورهای دیگر در قبال یک قدرت مطلقه می‌شود. از آنجا

که کشورهای ضعیف نمی‌توانند مطمئن باشند که کشورهای قویتر از قابلیت‌های برتر خود به شیوه‌ای ناخوشایند استفاده نکنند، در جستجوی راه‌هایی برای محدود ساختن عملکرد کشورهای قوی بر می‌آیند. این مهم از طریق بهبود قابلیت‌های نظامی و تشکیل اتحادهای تدافعی قابل حصول است. گاهی متحدین برای جابجای موازنه قدرت به نفع خود جنگ را آغاز می‌کنند (والت، ۱۳۸۲: ۱۹۰). نظریه سنتی موازنه قدرت با انتقاداتی روبرو شد؛ از جمله اینکه این مفهوم به لحاظ معنا شناسی موجب سردرگمی می‌شود و «نامعین است زیرا هیچ وسیله قابل اعتماد برای اندازه‌گیری، ارزشیابی و مقایسه قدرت وجود ندارد. غیر واقعی است زیرا دولت‌ها تلاش دارند تا با هدف قرار دادن برتری نامعین بودن آن را جبران کنند» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۷۰). به عبارت دیگر، ابهام نظریه توازن قدرت در آن است که مشخص نیست توازن از چه اموری به وجود می‌آید. وقتی توازن قدرت وجود دارد، نحوه تقسیم قدرت میان دولت‌ها چگونه است. این نظریه بازیگران نظام بین‌المللی را واحدهایی جامد در نظر می‌گیرد و دولت موازنه دهنده را نمی‌توان تافته‌ای جداافتاده در نظر گرفت. انتقاد وارده بر نظریه سنتی موازنه قدرت سبب شد تا برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل همانند استفان والت به بازتولید نظریه موازنه قدرت در روابط بین‌الملل تحت عنوان "موازنه تهدید" پردازند. وی بر آن است که دولت‌ها موازنه قدرت را نه تنها برای رویارویی با قدرت که برای رویارویی با تهدید آشکار برقرار می‌کنند. به همین جهت نظریه "موازنه تهدید" را به جای نظریه موازنه قدرت مطرح می‌کند (زنگر، ۱۳۸۶: ۱۰۵). استفان والت ضمن اذعان بر مطلوبیت نظریه موازنه قدرت در نظام بین‌الملل کنونی، بر آن است که باید به تهدیداتی که به موازنه طلبی و ایجاد اتحاد در طرف‌های مقابل منجر می‌شود، توجه کافی داشت. به نظر والت، این تهدیدات تابعی از میزان قدرت (Aggregate Power)، مجاورت (Proximity)، قدرت تهاجمی (Offensive Capability) و نیات تهاجمی (Offensive Intentions) است (والت، ۱۳۸۲: ۲۰۰). البته مهم‌ترین نقطه ضعف این نظریه، عدم توانایی آن در تمایز قائل شدن بین قدرت و تهدید است. از طرف دیگر، نظریه موازنه تهدید در نظام چندقطبی بین‌المللی بیشتر سودمند است؛ اما در جهان تک‌قطبی، نظریه موازنه تهدید نمی‌تواند چندان سودمند باشد. زیرا هر قدر تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل بیشتر باشد، خطر برآورد تهدید بر پایه نجات دولت رقیب با ارزیابی بر پایه توانمندی‌های آن دولت بیشتر خواهد بود. تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل موجب از بین رفتن تمایز میان موازنه تهدید و موازنه قدرت خواهد شد (Vasquez and Elman, 2003: 16).

برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل همانند رابرت پاپ، تی. وی. پائول و... به بازتولید نظریه موازنه قدرت در روابط بین‌الملل تحت عنوان "موازنه نرم" پرداخته‌اند. این اندیشمندان نظریه سنتی توازن قدرت را تحت عنوان "موازنه سخت" نامگذاری کردند. تفاوت این دو نیز

بیشتر به تأکید بر نیروهای نظامی در ایجاد موازنه - در موازنه سخت- و عدم استفاده از آن در موازنه نرم و اتخاذ راهبردهای نوین در ایجاد موازنه بر می گردد. موازنه سخت زمانی شکل می گیرد که دولت های ضعیف به این نتیجه می رسند در مقابل قدرت و نفوذ دولت قوی بایستند. به گمان آنها هزینه اجازه دادن به قدرت مسلط جهت تداوم سیاست هایش، بیش از هزینه مقاومت در برابر سلطه غیر قابل پذیرش او است (Pape, 2005: 36).

تلاش غیرمستقیم و غیرنظامی برای کاهش توانایی های قدرت برتر و افزایش قدرت خود برای کاهش سلطه قدرت مسلط، موازنه نرم نامیده می شود. طبق دیدگاه پاپ، هدف ایجاد موازنه نرم را می توان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه نرم، تنها کنار گذاشته شدن سیاستی از سوی ابرقدرت نیست؛ بلکه حضور دولت های بیش تر در ائتلاف موازنه گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی خواهد بود (Paul, 2005: 37).

به عبارت بهتر اگر چه موازنه نرم قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت هژمون به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه مدت جلوگیری کند؛ اما می تواند هزینه ی آن را در استفاده از قدرتش افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده کاهش خواهد داد. موازنه دهنده نرم سعی می کند با ایجاد شرایط سخت تر برای دولت در حال رهبری یا ائتلافش از طریق افزایش هزینه های حفظ وضع موجود از طرق عدم پذیرش سرزمینی (Territorial Denial)، دیپلماسی گیرانداختن (Entangling Diplomacy)، تقویت قدرت اقتصادی (Economic Strengthening)، عزم راسخ برای موازنه (Signals of Resolve to Balance) اقدام کنند (Pape, 2005: 36-37).

هدلی بول هم در ارتباط با کارویژه های موازنه قدرت در ارتباط با نظم بین المللی، بر سه کارویژه تأکید دارد: «الف) وجود موازنه عمومی قدرت در کل نظام بین المللی به جلوگیری از استحاله نظام به امپراتوری عالمگیر بواسطه غلبه یک قدرت بر دیگران کمک می کند. تا هنگامی که این موازنه به بقای خود ادامه می دهد هیچ یک از قدرت های بزرگ امکان برپاسازی حکومت جهانی را به اتکای زور ندارد. ب) وجود موازنه محلی قدرت به حفظ استقلال دولت های واقع در مناطق خاص در مقابل جذب قدرت برتر محلی؛ یا رفتن به زیر سلطه آن کمک کرده است. ج) هر جا هر دو موازنه عمومی و محلی قدرت وجود داشته اند، شرایطی مساعد را فراهم ساخته اند که تحت آن، سایر نهادهایی که نظم بین المللی به آنها بستگی دارد (دیپلماسی، جنگ، حقوق بین الملل، مدیریت قدرت های بزرگ) قدرت عمل یافته اند» (بول، ۱۳۸۰: ۹۴).

والتز ضمن اینکه بر دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ به عنوان بازیگران اصلی در حوزه نظم و امنیت بین‌المللی تأکید می‌کند، موازنه قدرت را عامل ثبات بخش نظام بین‌المللی معرفی می‌کند که ناشی از آنارشیک بودن نظام بین‌المللی است. والتز بر این باور است که نظام‌های دو قطبی احتمالاً به میزان کمتر از نظام‌های چندقطبی دچار بی‌نظمی و جنگ‌های عمده می‌شوند (Waltz, 1979: 118-127). چکیده دیدگاه نظم موازنه محور از منظر رئالیست‌ها را می‌توان در جدول زیر خلاصه نمود:

جدول ۱- مشخصات نظم موازنه محور

علل بی‌نظمی	ساختار نظام بین-الملل	بازیگران نظام بین‌الملل	فرآیند نظام بین‌الملل	ماهیت نظام بین‌الملل
نبود موازنه قدرت	دولت محوری با توزیع نابرابر قدرت میان دولت‌ها. بازیگران غیردولتی نمایندگان دولت‌ها هستند	دولت‌ها با توانایی‌های ناپرابر ولی با وظایف یکسان.	بازی با جمع صفر و تعیین کنندگی ساختاردر- شرایط آنارشیک	حفظ موازنه قدرت جهت بقا و امنیت

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸: ۹۴)

نظم نهادمحور

تفکرات لیبرال در روابط بین‌الملل در دوره بین دو جنگ جهانی و در آثار ایده آلیست‌ها - که معتقد بودند جنگ شیوه غیر ضروری و کهنه حل و فصل اختلاف‌های بین دولت‌ها است - به اوج خود رسید. تا آنکه نظریه نهادگرایی لیبرال که متمرکز بر نظریه‌های مبتنی بر همگرایی منطقه‌ای بود، پس از جنگ جهانی دوم طرح شد. نظریه همگرایی منطقه‌ای خود در برگیرنده دیدگاه‌های کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، ارتباطات و وابستگی متقابل بود. طرح نظریه‌های مزبور سبب شد که لیبرالیسم بتواند اندیشه‌های واقع‌گرایانه را به چالش بکشد. این مسأله بخصوص در اواسط دهه هشتاد میلادی وارد مرحله‌ای نوین شد. از این زمان به بعد ادبیات روابط بین‌الملل، شاهد ظهور نظریه‌هایی جدید بود که نظریه رژیم‌های بین‌المللی و نظریه نهادگرایی نولیبرال یا نولیبرالیسم را شامل می‌شد (دویچ، کیوهن، نای و دیگران، ۱۳۷۵).

از منظر لیبرالیست‌ها نهادهای بین‌المللی از مهم‌ترین بازیگران عرصه نظام بین‌المللی در کنار دولت‌ها محسوب می‌شوند. این نظریه پردازان برآنند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند تأثیری مهم بر رفتار همکاری‌جویانه کشورها و نظم بین‌المللی داشته باشند. آنها ضمن آنکه برای نهادهای بین‌المللی هویت مستقل در سیاست بین‌الملل قائل هستند، برآنند که نهادهای

بین‌المللی، مستقل از منابع قدرت و ترجیحات کشورها، نتایج بین‌المللی و رفتار کشورها را تعیین می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷۵). رابرت کوهن بر آن است که «لیبرالیسم بر نقش نهادهایی که بشر برای تاثیرگذاری بر تصمیم‌گیری جمعی توده افراد پی‌نهاده است، تاکید می‌کند. لیبرالیسم به اهمیت روندهای سیاسی در حال تغییر بیشتر توجه دارد تا به ساختارهای ساده و تغییرناپذیر؛ و بر این اعتقاد متکی است که دست کم احتمال پیشرفت روزافزون در نهادهای مربوط به امور بشر، به دنبال اقدامات بشری تغییر می‌کند و تغییری که در نتیجه این وضع در انتظارات و روندها بوجود می‌آید ممکن است بر رفتار دولت‌ها تاثیراتی عمیق بگذارد» (Keohane, 1989: 10-11). در چارچوب تمرکز بر نقش نهادهای بین‌المللی در نظم بین‌المللی، لیبرالیست‌ها نظریه رژیم‌های بین‌المللی را طرح کردند. از منظر لیبرالیست‌ها «رژیم‌های بین‌المللی در واقع ادامه بحث نهادگرایی لیبرال و نولیبرال است. ریشه این تحلیل‌ها در همگرایی، وابستگی متقابل و کارکردگرایی است» (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۷۲). رژیم‌ها در همه مسائل مطروحه در نظام بین‌الملل مفهوم پیدا کرده‌اند و به عنوان ابزاری مفید برای ایجاد همکاری میان دولت‌ها عمل می‌کنند. رژیم‌ها امروزه کمک می‌کنند تا روابط بین‌الملل در بسیاری از حوزه‌های فعالیت تنظیم شوند. به همین جهت رژیم‌ها در گستره موضوعی متنوع مانند حوزه‌های امنیتی، زیست‌محیطی، ارتباطاتی و مخابراتی، حقوق بشر، اقتصادی و ... فعالیت می‌کنند. ضرورت ایجاد رژیم‌ها از این جهت است که همواره خطری در نظام آنارشیک بین‌المللی وجود دارد که استراتژی‌های رقابتی، استراتژی‌های مبتنی بر همکاری را بی‌اثر خواهد ساخت. بنابراین، هدف آنها جلوگیری از استراتژی‌های رقابت‌جویانه است که در موارد دیگر پاسخ عقلانی در نظام ساختاری، آنارشیک محسوب می‌شوند (لیتل، ۱۳۸۳: ۷۰۶). در راستای نظریه پرداز لیبرالیست‌ها در ارتباط با نهادهای بین‌المللی و جایگاه آنها در نظم بین‌المللی، ایده تدبیر امور جهان (Global Governance) در کمتر از یک دهه به یکی از موضوعات اساسی در مطالعه روابط بین‌الملل به خصوص بعد از جنگ سرد تبدیل شد. واژه تدبیر امور جهان همزمان با فروکش کردن جنگ سرد براساس آموزه‌های جهانی شدن و لیبرالیسم ساماندهی شد. از نظر سیاسی، تدبیر جهان نمایان‌گر روش ساماندهی عرصه سیاست بین‌الملل به طرق اجتماعی‌تر و اجماعی‌تر است. برخلاف جنگ سرد که رقابت دو ابرقدرت بر نهادهای جهانی سایه افکننده بود و بر آنها خاص‌گرایی و نظم سلسله‌مراتبی حاکم شده بود (Barnett, Smith and Duvall, 2005).

در بررسی‌های صورت پذیرفته بوسیله اندیشمندان، این مفهوم از سه منظر مورد تحلیل قرار گرفته است: نخست، تدبیر امور جهانی به عنوان یک پدیده؛ از منظر تدبیر امور جهانی ناظر به اقدامات جمعی در راستای بسط نهادها و هنجارهای بین‌المللی است که با علل و

پیامدهای نامطلوب مسائل ملی و فراملی دست و پنجه نرم می کند. دوم، تدبیر امور جهانی به عنوان یک پروژه؛ از منظر تدبیر امور جهانی به عنوان رشد نظم جهانی (لیبرال) مطرح می شود. این اندیشمندان برآنند که باید مدیریت مسائل خاص جهانی را در قالب ساختاری وسیع تر از نظم جهانی جستجو کرد. سوم، تدبیر امور جهانی به عنوان دیدگاه جهانی؛ از منظر تدبیر امور جهانی به عنوان نگرش تحلیلی جدید طرح می شود (Boli and Tomas, 1999).

رابرت کوهن برآن است که: الف) تدبیر امور جهانی را می توان به عنوان فعالیت سازمان‌های بین‌المللی نظیر سازمان ملل یا نهادهای مالی بین‌المللی در نظر گرفت. ب) تدبیر امور جهانی را می توان پیش‌زمینه‌ای برای حکومت جهانی در نظر گرفت. ج) تدبیر امور جهانی یک پارادایم فکری است که به طور ضمنی به تصمیمات نهادی برای مدیریت جهانی شدن تأکید می کند (Keohane, 2001:3). از منظر اندیشه‌های لیبرال، نظم همیشه از طریق موازنه قدرت سرچشمه نمی‌گیرد؛ بلکه از تعاملات میان لایه‌های زیادی از ترتیبات حاکم، یعنی قوانین و هنجارهای توافق شده، مقررات نهادی و نیز رژیم‌های بین‌المللی می‌باشد (قوم، ۱۳۸۴:۲۴۳). رژیم‌های بین‌المللی پس از ایجاد همکاری به نظم و ثبات سیستم کمک می‌کنند. به بیانی روشن در نظام بین‌الملل، رژیم‌های بین‌المللی سیستم‌های اصلی کنترل نظم به شمار می‌روند. این رژیم‌ها نمودهای خود را در حوزه‌های موضوعی و گستره‌های مکانی مختلف نظام بین‌الملل نشان می‌دهند (قاسمی، ۱۳۸۴:۱۳۹). «نهادهای بین‌المللی، به صورت رژیم‌ها، قوانین، معاهدات یا سازمان‌ها به فراهم شدن شرایط لازم برای همکاری کمک می‌کنند. نهادها با داشتن قواعدی درباره‌ای که نقض یک رابطه چیست به بالا رفتن اعتماد هر دولت از اینکه مورد بهره‌کشی قرار نخواهد گرفت و حرکت همیارانه خودش پاسخ مشابهی خواهد گرفت کمک می‌کنند. نهادها با برقراری سازوکارهای رسمی برای نظارت و مراقبت، دولت‌ها را قادر می‌سازند تا ببینند سایر دولت‌ها مشغول انجام چه کاری هستند و از این طریق هم، این اطمینان را تقویت می‌کنند که عهدشکنی پنهان نخواهد ماند و اقدام همیارانه‌تر پی خود اقدامی همیاری را خواهد آورد... نهادها با رسمیت بخشیدن به این مناسبات کمک می‌کنند تا نرخ کم شماری دستاوردهای آینده برای هر دولت کاهش یابد و در عین حال انتظار هر دولت را در این مورد که رابطه در آینده ادامه خواهد یافت تقویت می‌کنند» (هویف، ۱۳۸۶:۴۷۱).

خلاصه دیدگاه لیبرالیست‌ها در قالب نظم نهاد محور را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول ۲- مشخصات نظم نهاد محور

علل بی نظمی	ساختار نظام بین الملل	بازیگران نظام بین الملل	فرآیند نظام بین الملل	ماهیت نظام بین الملل
پیروی دولت‌ها از نفع شخصی- خودپرستانه و نبود همکاری	چند محوری با توزیع تقریباً برابر قدرت میان دولت‌ها و مجموعه‌ای از بازیگران غیر دولتی	نهادهای و رژیم‌های بین المللی در کنار دولت‌ها	بازی با حاصل جمع متغیر و تعیین کنندگی ساختار در شرایط پیچیدگی	گسترش همکاری ها جهت رفاه هر چه بیشتر

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸: ۱۱۴)

نظم ایده محور

از منظر سازه انگاران، بر خلاف دیدگاه رئالیست‌ها ما با واحدهایی مشابه در سطح نظام بین‌الملل روبرو نیستیم. ما طیف‌هایی مختلف از دولت‌ها را در نظم بین‌الملل کنونی می‌توانیم مشاهده کنیم. دولت‌های لیبرال پیشرفته نظیر اروپای غربی، آمریکای شمالی و آسیای شرقی؛ دولت‌های پسااستعماری در جنوب نظیر آفریقای جنوب صحرا و کشورهای که در میانه این دو قرار می‌گیرند نظیر روسیه، چین، هند، برزیل و... دولت‌ها هر کدام در شرایط پیشامدرن، مدرن و پسامدرن قرار می‌گیرند؛ پس واحدهایی مشابه نیستند. بدین ترتیب باید در کنار دولت‌های لیبرال پیشرفته، امکان ترویج نظم بین‌الملل لیبرال و مبتنی بر قانون را داشته باشیم. رویکرد مزبور از «جهت توجه به نقش و تأثیر ارزش‌ها و هنجارها بر رفتار دولت‌ها به لیبرالیسم نزدیک می‌شود و از جهت اعتقاد به وجود نوعی جامعه بین‌المللی با مکتب انگلیسی قربت پیدا می‌کند» (کلارک، ۱۳۸۶: ۹). این رویکرد اهمیتی یکسان به عناصر سازنده مادی و معنایی (Ideational) واقعیت بین‌المللی می‌دهد، ذات و ماهیت ثابت هویت دولت را زیر سوال می‌برد و بر آن است که دگرگونی، ویژگی عادی در سیاست بین‌الملل است و دولت و نظام بین‌الملل، در قالب رابطه‌ای مبتنی بر سازگاری متقابل قرار دارند. از این منظر ساختارها و عوامل معنایی شامل نظام باورهای مشترک، اعتقادات و ارزش‌ها نیز پا به پای ساختارها و عوامل مادی تأثیری نیرومند بر عمل سیاسی و اجتماعی دارند (همان: ۳۵۹). سازه انگاران برآند که «قدرت نهایتاً به عنوان ظرفیت نظامی و منافع به عنوان تمایل به قدرت، امنیت، یا ثروت فهمیده می‌شود... اما قدرت و منافع و حتی گاه نهادها به عنوان عوامل مادی» مدنظر تئوری‌های نواقع‌گرایانه و نولیبرالیستی قرار می‌گیرد. در حالی که باید بر عامل چهارمی تحت عنوان "ایده‌ها" هم اشاره کرد (ونت، ۱۳۸۵: ۱۳۵). بر این پایه، سازه انگاری به این موضوع می‌پردازد که

ایده‌ها تا چه حد در تکوین علل به ظاهر مادی نقش دارند. نقش تکوینی ایده‌ها در عوامل مادی مسأله‌ای مهم است که جریان اصلی روابط بین الملل عمدتاً آن را نادیده گرفته است. «معنای قدرت و محتوای منافع عمدتاً تابعی از ایده‌ها است. بنابراین، تنها پس از آشکار کردن شرایط ذهنی امکان‌پذیری برای تبیین‌های مبتنی بر قدرت و منافع است که می‌توان تأثیرات ابعاد مادی را آن گونه که هست ارزیابی کرد» (همان: ۱۴۰). سازه‌انگاری ونت «با وجود تلاش برای طبیعت‌زدایی از انواع اجتماعی، نیروهای مادی را نادیده نمی‌گیرد» (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۲). سازه‌انگاری، گستره ایده‌ها یا نظام‌های معنایی را به عنوان پایه‌ای برای تحلیل نظم بین‌المللی در نظر می‌گیرد که به طور عمده می‌توان آنها را ارزش‌های عمومی جهانی دانست که نبودشان سبب تضعیف نظم و حتی رواج ارزش‌هایی می‌شود که می‌تواند باعث برهم خوردن نظم و گسترش دشمنی‌ها شود. آنها برآنند اگر علاقمندیم نظام مرکب از دولت‌ها چگونه کار می‌کند، باید موجودیت دولت‌ها را مسلم فرض کنیم؛ چرا که نظریه نظام محور نمی‌تواند دولت را کلاً به مشکله تبدیل کند زیرا این کار باعث تغییر موضوع می‌شود و مسأله از نظریه‌ای در باره دولت به نظریه دولت تبدیل می‌شود. از آنجا که کنشگران هویت‌های متعدد دارند و این هویت‌ها دلالت بر منافع متعدد دارند، نمی‌توان از پیش و از بیرون، منافی یکسان را به همه دولت‌ها نسبت داد. چون قدرت، هم مادی و هم معنایی و گفتنی است. آنارشی مشکل نظم را که مشکلی متمایز و مهم برای سیاست بین الملل است در پی دارد. این آنارشی در سطح کلان می‌تواند سه نوع ساختار داشته باشد که بستگی به نوع نقشه‌هایی دارد که در نظام مسلط هستند. نقش‌ها عبارتند از نقش دوستی، دشمنی و رقیب بودن که هر یک به ترتیب ساختارهای کانتی، هابزی و لاکی را منجر می‌شوند؛ زیرا مبتنی بر بازنمایی‌هایی از دیگری هستند که حالت خود بر اساس آن تعریف می‌شود (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۰). سازه‌انگاران برآنند که آنارشی می‌تواند حداقل سه فرهنگ متمایز (هابزی، لاکی و کانتی) داشته باشد که مبتنی بر روابط متفاوت نقش‌ها (دشمنی، رقابت و دوستی) هستند. این ساختارها و نقش‌ها در بازنمایی‌های دولت‌ها از خود و دیگری نمود پیدا می‌کنند؛ اما در سطح کلان این ساختارها و نقش‌ها، منطق‌ها و گرایش‌هایی به دست می‌آورند که در طول زمان پایدار می‌ماند. در زمینه درونی کردن فرهنگ مشترک بوسیله دولت‌ها، صورت‌های فرهنگی که عمدتاً با اجبار بازتولید می‌شوند معمولاً کم‌ثبات‌ترین و آنهایی که با مشروعیت بازتولید می‌شوند، باثبات‌ترین هستند. نرخ بالای مرگ و میر در فرهنگ هابزی انگیزه‌ای برای ایجاد فرهنگ لاکی می‌آفریند و تداوم خشونت در فرهنگ لاکی به نوبه خود انگیزه‌ای برای حرکت به سمت فرهنگ کانتی به وجود می‌آورد. بر اساس این دیدگاه، نظم الزاماً از موازنه قدرت یا از نهادهای بین‌المللی

ناشی نمی شود؛ بلکه از ارزش های داخلی و اصول جامعه بین المللی کشورها ناشی می شود. خلاصه دیدگاه نظم ایده محور را می توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول ۳- مشخصات نظم ایده محور

علل بی نظمی	ساختار نظام بین الملل	بازیگران نظام بین الملل	فرآیند نظام بین الملل	ماهیت نظام بین الملل
حاکم نبودن فرهنگ کانتی	توجه به ساختارهای مادی و معنایی در نظام بین الملل. و قوام بخشی دوجانبه ساختار و کارگزار	تاکید بر بازیگران دولتی به دلیل اهمیت تاریخی فعلی آنها و نه اهمیت ذاتی آنها. همچنین امکان نظری جذب بازیگران غیردولتی را دارد.	وجود سه نوع ساختار آنارشویی؛ ساختار هابزی (دشمن)، ساختار لاکتی (رقیب)، ساختار کانتی (دوست).	منافع بازیگران زاده هویت آنهاست و در فرایند تعامل آموخته می شوند. ساختارهای شناختی مشترک به عنوان بستر منابع مادی، معنای لازم برای کنش را فراهم می سازد.

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

نظم عدالت محور

اقتصاد سیاسی بین الملل نقطه تلاقی اقتصاد و سیاست یا به عبارتی دولت و بازار است. اگر اقتصاد در تعقیب سرمایه است، سرمایه نیز در تعقیب قدرت است و این دو در شبکه ای پیچیده با هم در تعامل هستند. از منظر رهیافت های سه گانه اقتصاد سیاسی بین الملل، سرمایه داری هم از طریق دولت ها و هم فراتر از دولت ها عمل می کند و به همین دلیل یکی از مولفه های مهم تغییر هویت آنها و عاملی مهم در ایجاد نظم یا بی نظمی در سطح نظام بین المللی به شمار می رود. به همین جهت باید تأثیر هماهنگی اخیر بین منافع دولت و سرمایه داری را در قالب درهم تنیدگی منافع متقابل آنها، در مسأله نظم در نظام بین الملل مورد بررسی قرار داد. این فرآیند که امروزه از آن تحت عنوان «جهانی شدن اقتصاد» نام می برند، نقشی شایان اهمیت در گسترش نظام سرمایه داری در گستره جهانی ایفا کرده است. سواى اینکه این فرآیند تغییری در بازیگری دولت ها ایجاد کرده یا خیر، جملگی رهیافت های مزبور برآنند که این فرآیند منشأ تحولاتی در عرصه نظام بین الملل بوده است که فراملی شدن زندگی اقتصادی در کنار محلی شدن زندگی سیاسی، تنها یکی از آن تغییرات است (هتته، ۱۳۸۴: ۱۰). سه رهیافت اصلی به منظور بررسی و تبیین رابطه دولت و بازار یا به عبارتی سیاست و اقتصاد، در اقتصاد سیاسی بین الملل وجود دارد که پژوهشگران این حوزه به یکی از این سه رهیافت

گرایش پیدا می‌کنند. این سه رهیافت به ترتیب عبارتند از: دیدگاه‌های رئالیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، دیدگاه‌های لیبرالیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و دیدگاه‌های مارکسیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل. خلاصه دیدگاه رهیافت‌های سه‌گانه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول ۴- مقایسه رهیافت‌های سه‌گانه اقتصاد سیاسی بین‌الملل

رهیافت‌ها	اقتصاد سیاسی بین‌الملل رئالیستی	اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرالیستی	اقتصاد سیاسی بین‌الملل - مارکسیستی
ارتباط بین سیاست و اقتصاد	سیاست تعیین‌کننده است	اقتصاد مستقل است	اقتصاد تعیین‌کننده است
بازیگران اصلی / سطح تحلیل	دولت‌ها	افراد و شرکت‌های خصوصی	طبقات
ماهیت روابط اقتصادی	تضاد آمیز / بازی با حاصل جمع صفر	بر اساس همکاری / بازی با حاصل جمع مثبت	تضاد آمیز / بازی با حاصل جمع صفر
اهداف اقتصادی	قدرت دولت	حداکثر رساندن رفاه فردی و اجتماعی	منافع طبقات
عامل جهانی شدن	سیاست	ارتباطات	اقتصاد سرمایه داری
ماهیت جهانی شدن	جهانی شدن مانعی برای به دست آوردن قدرت سیاسی بوسیله دولت‌ها ایجاد نمی‌کند. جهانی شدن تحت سیطره دولت‌هاست	جهانی شدن از قدرت دولت‌ها به نفع نهادهای فراملی و فراملی و افراد می‌کاهد. جهانی شدن تحت سیطره نیروهای فراملی است	جهانی شدن قدرت دولت‌های مرکز را افزایش و قدرت دولت‌های پیرامون را هر چه بیشتر کاهش می‌دهد. جهانی شدن در خدمت نظام سرمایه داری است

منبع: (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳)

در اقتصاد سیاسی بین الملل در پاسخ به اینکه چه چیزی نظم جهانی را ایجاد می کند، مفروض اساسی مورد پذیرش اقتصاددانان سیاسی این است که بازار برای آنکه بتواند عملکرد خود را داشته باشد نوعی نظم را برای خود پیش فرض می کند؛ مفهومی که هم اجبار و هم تسلط بر مبنای رضایت دو طرف را شامل می شود. تاکنون ایده ثبات هژمونیک بنیان نظم محسوب می شد؛ لکن این ایده مورد تردید است و اخیراً در ادبیات رایج اقتصاد سیاسی بین الملل چندین سناریوی ممکن پست هژمونیک مورد بحث است که تبیین آنها بر اساس استمرار بین دو مدل متضاد نظم جهانی است که در قالب فرآیند جهانی شدن بروز یافته است: وابستگی متقابل جهانی و یک جهان متفرق، فرآیندی که جیمز روزنا آن را واهمگرایی (Fragmentegration) می نامد. بنظر می رسد در این سناریوسازی ها موضوع مهم توازن میان اصول کارکردی و سرزمینی باشد، یعنی وابستگی متقابل جهانی اقتصادی بین بازیگران اقتصادی غیر سرزمینی در جهان کاملاً جهانی شده، در برابر سیاسی شدن و منطقه ای شدن مرکزیت اقتصادی جهانی. بر این اساس، نظم جهانی آینده بوسیله روشی شکل می گیرد که تضاد بین این دو اصل با آن روش حل شود. اما پرسش آن است که آیا جهانی شدن اقتصاد به افزایش رفاه بیشتر در عرصه جهانی می انجامد یا سبب افزایش نابرابری در عرصه نظام بین المللی می شود؟ در پاسخ باید گفت که اگرچه در برابر فرآیند جهانی شدن اقتصاد مخالفان و موافقانی وجود دارند؛ اما آن عده از کشورها که بتوانند زیرساخت های جذب سرمایه برای توسعه را فراهم سازند در این فرآیند موفق می شوند و بالعکس آنها که نتوانند خود را مجهز به این زیرساختها کنند در حاشیه خواهند ماند. در همین راستا، دانی رودریک بر آن است: «جوامعی از ادغام در اقتصاد جهانی بیشتر سود می برند که نهادهای داخلی داشته باشند که تعارضات ناشی از وابستگی متقابل اقتصادی را مدیریت کنند و تحت نفوذ بگیرند» (Rodrik, 1997:8).

دولت ها هر چند در ارتباط با حق نظام بین المللی برای تعیین مسائل مرتبط با مشروعیت داخلی اختلاف نظر دارند اما همه در این مورد متفق القول هستند که نظمی بین المللی که آپارتاید را در یکی از بخش های تشکیل دهنده اش بپذیرد شایستگی آن را ندارد که خود را مشروع بداند. نظم عدالت محور بر آن است که نظم را می توان با تلاش برای ایجاد عدالت در میان قدرت های غربی و غیرغربی تقویت کرد اما تنها به این شرط که توافقی عام بخصوص در میان قدرت های بزرگ درباره مطلوب ترین اشکال تغییر وجود داشته باشد. بر مبنای نظم عدالت محور، اگر چه نظم بین المللی که منافع کشورهای در حال توسعه را منعکس کند تا حدی برساخته شده است؛ اما پیش از آنکه بتوان از مشروعیت نظام بین المللی نزد اکثریت مردمان جهان سخن گفت، تغییرات بیشتر لازم است. برای آنکه چنین مشروعیتی وجود داشته

باشد، جذب بسیار بیشتر عناصر غیرغربی در درون حقوق بین الملل و تشویق بازتوزیعی رادیکال در ثروت جهانی بسیار اهمیت دارد. به این ترتیب، اگر چه حوزه های نفوذ قدرت های بزرگ به نظم تاکنون کمک می کرده اند، اما ذاتاً ناعادلانه بوده اند؛ زیرا دعاوی مربوط به حق تعیین سرنوشت مردمان کشورهای درحال توسعه را ناکام گذاشته است.

جدول ۵- مشخصات نظم عدالت محور

علل بی نظمی و جنگ	ساختار نظام بین الملل	بازیگران نظام بین الملل	فرآیند نظام بین الملل	ماهیت نظام بین الملل
توسعه نیافتگی، فقر و روابط ناعادلانه	ساختار مبتنی بر نظام سرمایه داری جهانی	شرکت های فراملی و طبقه سرمایه داری جهانی و دولت ها به نمایندگی از آنها	روابط ناعادلانه بین المللی میان داراها و ندارها، یا میان مرکز، شبه پیرامون و پیرامون	منفعت طلبی حداکثری

منبع: (رضائی، ۱۳۸۸: ۱۴۱)

نتیجه

تبیین تئوری های مختلف روابط بین الملل در ارتباط با مسأله نظم ما را به این نکته رهنمون می سازد که نظم بیش از آنکه متکی بر افراد و بازیگران غیردولتی باشد، متکی بر دولت هاست. لکن این موضوع نافی جایگاه بازیگران غیردولتی در مسأله نظم در نظام بین المللی نیست. در بررسی تئوری های مختلف روابط بین الملل آنچه مشخص است این است که انتقاداتی بر هر یک از این تئوری ها وارد است. رئالیست ها در نظم موازنه محور برآنند که دولت های حاکم واحدهایی مشابه هستند، اما این برداشت مبتنی بر درکی از ساختار بین المللی است که در آن توانایی های نسبی تنها متغیری است که تغییر می کند؛ این بینش گمراه کننده است. ما طیف هایی مختلف از دولت ها را در نظم بین الملل کنونی می توانیم مشاهده کنیم نظیر دولت های لیبرال پیشرفته ای نظیر اروپای غربی، آمریکای شمالی و آسیای شرقی؛ دولت های پسا استعماری در جنوب نظیر اغلب دولت های آفریقایی، یا کشورهایی که در میانه این دو قرار می گیرند نظیر روسیه، چین، هند، برزیل و... دولت ها هر کدام در شرایط پیشامدرن، مدرن و پسامدرن قرار دارند، پس واحدهایی مشابه نیستند. لیبرالیست ها در نظم نهادمحور برآنند که اگر دولت های مشارکت کننده خود را متعهد به نهادها و قوانین در حوزه داخلی ندانند، تعهد آنها به نهادها و قوانین بین المللی هم جنبه مقطعی و ناشی از

هزینه های عدم رعایت آن خواهد بود. به همین جهت با ایجاد شکافهایی در اقتدار این نهادها، شاهد نقض قواعد و قوانین آنها و کمرنگ شدن آنها در بستر نظام بین الملل هستیم. سازه انگاران در نظم ایده محور برآند که این نظم مبتنی بر ارزش های لیبرال، مشارکت دموکراتیک، شفافیت و پاسخگویی است که در کاربرد آن در مورد دولت های غیرلیبرال خیلی ضعیف عمل خواهد کرد. نظریه پردازان اقتصاد سیاسی بین الملل در نظم عدالت محور برآند که این نظم مبتنی بر نیروهای بازار آزاد است، که اگر دولت های مشارکت کننده در نظم در گستره اقتصاد داخلی خود بازار آزاد را برقرار نکرده باشند، به سختی می تواند تحلیلی کامل به ما ارائه دهد.

بدین ترتیب، تدبیر ترتیبات میان دولت ها ما را به این نکته رهنمون می سازد که نظم بین المللی را نمی توان تنها به موازنه قدرت، نهادها و شبکه تدبیرامور، الگوی اقتصادی سرمایه داری جهانی یا مجموعه کم و بیش متعارض از ایده ها تقلیل داد و باید جنبه های چشمگیر هر چهار تئوری در تحلیلی جامع از نظم بین المللی موجود باشند. اما پرسش این است که چگونه می توانیم از همه این چهار تئوری درکی عمومی از نظم را ارائه کنیم؟ در این ارتباط اشاره به نکاتی حائز اهمیت است: الف) کانون توجه روابط بین الملل نه نظام دولت ها و نه اجتماع نوع بشر، بلکه پدیده نظم بین المللی است؛ ب) نظم بین المللی پدیده ای تک بعدی نیست؛ اما هر تدبیری در ترتیبات میان دولت ها را هم نمی توان نظم بین المللی تعریف کرد. این مسأله متکی بر تقاضای کنونی برای نظم در حوزه های اصلی چهارگانه است؛ ج) نظم بین المللی را نباید مسلم فرض کرد؛ این نظم دستاوردی ناپایدار است که با ظهور قدرت های تجاوزگر ممکن است تضعیف شود؛ اما می توان آن را متحول ساخت تا تقاضاهای موجود را تأمین کند؛ د) در کنار قدرت های رهبر، کاندیداهای قدرت بزرگ و دولت های لیبرال پیشرفته در صورتی امکان پی افکندن نظمی باثبات وجود دارد که خواسته های اصلی دولت های ضعیف و در حال توسعه را نیز در نظر بگیریم؛ ه) در تبیین پدیده نظم بین المللی، قیاس با داخل صحیح نیست؛ چرا که دولت های حاکم می توانند بدون وجود قدرت فائده (مشخصه اصلی نظم داخلی) به نظم بین المللی شکل دهند. مسأله آنارشی و رابطه آن با نظم و امکان همکاری میان کنشگران در نظام بین الملل محوری ترین موضوعات در حیات بین الملل و نظریه روابط بین الملل است. به نظر من در ارائه الگویی مطلوب از نظم بین المللی هرچند باید نقطه عزیمت را آنارشی قرار داد؛ اما باید این نکته را مورد اذعان قرار داد که احساس تعلق به اجتماع انسانی، نشان تمدن بخش خود را بر دولت و روابط بین الملل بر جا نهاده است. آنارشی به معنای فقدان نظم نیست؛ بلکه به معنای فقدان حکومت و قدرت فائده است. به همین جهت نظم در شرایط آنارشیکی ممکن است. در این راستا، تأمل در نکات زیر هم می تواند ما را در ارائه الگویی مطلوب از نظم در نظام بین الملل پسا جنگ سرد یاری رساند:

نکته اول؛ این که مشکلی ریشه ای وجود دارد و آن اینکه تا زمانی که چارچوب دیدگاه‌ها و الگوهای متفاوت از نظم در سطح نظام بین الملل نفی شود، پایه ای محکم برای خشونت مشروع، اقتدار، سلطه و در نهایت بی نظمی می تواند وجود داشته باشد. هنگامی که اعتبار دیدگاه‌ها و الگوهای متفاوت از نظم مورد قبول واقع شود، ضمن آنکه چنین ساختاری از بین خواهد رفت، می توان به ایجاد نظمی جایگزین در نظام بین الملل کنونی امیدوار شد.

نکته دوم؛ باید بر نقش و جایگاه نهادهای بین المللی در نظام بین الملل تأکید بیشتر صورت پذیرد. هم چنین باید همه کشورها سعی کنند مسائل خود را در چارچوب نهادهای مزبور پیگیری کنند. در این راستا، باید سازمان ملل متحد بیشتر در صدد ایجاد صلح مثبت باشد تا صلح منفی؛ به این معنا که باید ضمن محدود ساختن توسل به زور، ریشه های توسل به زور و جنگ را هم بررسی کرده و با مشارکت همه کشورها سعی در رفع آنها کرد.

نکته سوم؛ تأکید صرف بر نقش و جایگاه قدرت های بزرگ در نظم بین المللی و نقش قدرت مادی در نظم بین المللی، درکی مطلوب از نظم به ما نمی دهد. باید همچون سازه‌انگاران بر نقش نیروهای غیرمادی در نظم بین المللی تأکید کرد و همچون رهیافت های اقتصاد سیاسی بین الملل کشورهای در حال توسعه را نیز در نظم بین المللی دخیل کرد. اما باید در این بین میان عرضه نظم و تقاضا برای نظم در بین کشورها تمایز قائل شد.

نکته چهارم؛ در نهایت تأکید صرف بر یک جنبه خاص از نظم بین المللی نمی تواند مؤثر واقع شود. نظم بین المللی مبتنی بر تأکید بر حوزه های چهارگانه زیر است:

- ایجاد موازنه سیاسی - نظامی قدرت؛
- کارآمدی نهادهای بین المللی در تدبیر امور جهانی (حکومت مداری)؛
- افزایش سهم ایده ها در ایجاد فرهنگ ضد آنارشیک؛
- تلاش نیروهای اقتصادی سرمایه داری جهانی در ایجاد رفاه و پیشرفت عادلانه همه کشورها.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. بول، هدلی (۱۳۸۰)، "توازن قدرت و نظم بین المللی". در علیرضا طیب. نظریه توازن قدرت. تهران: نشر روزنامه سلام.
۲. جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۳)، درآمدی بر روابط بین الملل. مهدی ذاکریان. تهران: نشر میزان.
۳. دوپچ، کارل. کیوهن، رابرت. نای، جوزف و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۵)، نظریه های روابط بین الملل. دوجلد. وحید بزرگی. تهران: نشر جهاد دانشگاهی.
۴. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۶)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل. علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.

۵. دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۷۷)، "نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری بین المللی". فصلنامه سیاست خارجی. سال دوازدهم، شماره ۳، پاییز.
۶. رضائی، علیرضا (۱۳۸۸). "تبیین چالش های نظام بین المللی پس از فروپاشی ساختار دوقطبی". تز دکتری تخصصی. دانشگاه آزاد اسلامی. واحد علوم و تحقیقات تهران.
۷. رنگر، ان.جی (۱۳۸۶). روابط بین الملل، نظریه سیاسی و مسأله نظم جهانی. لیلا سازگار. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۸. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). رژیم های بین المللی. تهران: نشر ابرار معاصر تهران.
۹. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴). رژیم های بین المللی. تهران: نشر میزان.
۱۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها. تهران: نشر سمت.
۱۱. کلارک، یان (۱۳۸۶). جهانی شدن و نظریه روابط بین الملل. فرامرز تقی لو. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۲. لیتل، ریچارد (۱۳۸۳). "رژیم های بین المللی". در جان بلیس و اسمیت، استیو. جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین. ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. تهران: نشر ابرار معاصر تهران.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). "سازه انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین الملل". مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۶۵، پاییز.
۱۴. ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین الملل. حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۵. والت، استفان (۱۳۸۲). "حفظ عدم توازن جهانی: خویشنداری و سیاست خارجی آمریکا". در جی. جان ایکنبری. تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱. عظیم فضلی پور. تهران: نشر ابرار معاصر تهران.
۱۶. هتنه، جورن (۱۳۸۴). "اقتصاد سیاسی بین الملل گذار". در رابرت کاکس و دیگران. اقتصاد سیاسی بین الملل و جهانی شدن. حسین پوراحمدی. تهران: نشر قومس.
۱۷. هوپف، تد (۱۳۸۶). "نوید مکتب برسازی برای روابط بین الملل". در اندرو لینکلتر. نواقعگرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی. علیرضا طیب. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی بین المللی.

ب. خارجی:

1. Barnett, Michael N. Steve Smith and Raymond Duvall (Eds) (2004). *Power in Global Governance*. Cambridge: Cambridge University Press.
2. Boli, J. and Thomas, G. (Eds) (1999). *Constructing World Culture*. Stanford: Stanford University Press.
3. Harrison, Ewan (2004). *The Post-Cold War International System; Strategies, Institutions and Reflexivity*. London; Rutledge.
4. Keohane, R. (2001). "Governance in a Partially Globalize World". *American Political Science Association*. 95(1).
5. Keohane, Robert (1989). *International Institutions and State Power*. Boulder: West view press.
6. Pape, Robert .A. (2005). "Soft Balancing against the United States". *International Security*. Vol. 30, No.1. Summer.
7. Paul, T.V. (2005). "Soft Balancing in the Age of US Primacy". *International Security*. Vol. 30, No.1. Summer.
8. Rodrik, Dani (1997). "Globalization, Social Conflict and Economic Growth". *Journal of Economic Growth*. December.
9. Vasquez, John A. and Elman, Colin (Eds) (2003). *Realism and the Balancing of Power: A New Debate*. N.J: Prentice-Hall.
10. Walt, Stephan (2005). *Taming America Power*. New York: Cornell University Press.
11. Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*. New York: Addison Worley.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"پارادوکس‌های قدرت و رفتار منطقه‌ای آمریکا در عراق"، پاییز ۸۴، شماره ۶۹؛ "سازمان‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، زمستان ۸۶، شماره ۴؛ "تروریسم و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی جدید"، شماره ۱، بهار ۸۸؛ "معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس"، شماره ۱، بهار ۸۹؛ "یاستگذاری اقتصادی در عصر جهانی شدن اقتصاد"، شماره ۲، تابستان ۹۰.

